

دست و کف و پای پیران پر کلتخج (۱)

ریش پیران زرد از بس دودنخج (۲)

۲۵

گفت خبیر (۳) ا کمون تو سازره بسیج (۴)

زفت بایدت ای پسر ممغز (۵) نو هیچ

۲۵

کرد روبه یوز واری (۶) يك زغند (۷)

خوبشتن راز آن میان بیرون (۸) فگند

۷۱-۴۳-۳۷-۳۵-۳۱-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

از فرارانی (۹) که خشکامار (۱۰) کرد زان نهان مرمر در (۱۱) بیدار (۱۲) کرد

۴۳-۳۷-۳۵-۳۱-۲۷

(۱) کلتخج چرکی و شوخی که بردست و اندام بود
(۲) نخج گیاهی درشت که خاکروبان بدان زمین رویند (۳) دراصل

۲۵ خبیر (۴) بسیج از بسجیدن یعنی ساختن و آمده گردنت

(۵) در ۲۵ در متن این کلمه مغز و در شعر ممغز آمده و گوید:

مغز دورسوزی باشد و ازین قرار ممغز صیغه هی است از فعل مغزیدن

(۶) در ۳۷ آری (۷) زغند بامک یوز و بامک سهنگن و بیم

زده و در ۲۷ و ۲۹ و ۳۵ زغند (۸) در ۳۷ شد مدد

بیرون و قطعا نادرست و در ۲۵ و ۳۵ شد بدر بیرون

(۹) در ۲۷ از فرادالی (۱۰) خشکامار استسقا باشد (۱۱) در ۳۱

زان نهانی مرمر (۱۲) در ۲۷ سپر

گر بزبان (۱) شهر با من (۲) تاختند (۳)

من ندانستم چه (۴) تنبیل (۵) ساختند

۲۵-۲۹-۳۴-۳۸-۴۳-۴۷

کسفت دینی را که این دیوار بود کین فتراکن (۶) موش زاپروار بود

۲۵-۲۹-۳۴

مرد دینی رفت و آوردش کنند (۷)

چون همی مهمان (۸) در من خواست کند

۲۵-۳۵

سرخی خنجه (۹) نگر از سرخ بود معصفر گون پوشش او خود سفید

۲۵

چونکه ما آید (۱۰) بدو گستاخ شد کار ما آید بدو (۱۱) در و اخ (۱۲) شد

۲۵-۲۹-۳۴-۳۵

چون کشف (۱۳) ابو غوغائی بدید بالک و زخ (۱۴) مرده ان خشم آورید

۲۵

(۱) گریز طرار است و جز مرع است (۲) در ۲۸ و ۲۹ و ۳۴ بر من

(۳) در ۲۵ تاختند (۴) در ۲۹ که (۵) تنبیل محبت

و مگر باشد (۶) فتراکن یابد باشد (۷) کسفت تر دو سر

و بیل سر کج برزگران باشد (۸) در ۳۵ دینی

(۹) خنجه شوشه خوب رد یا از سم یا از زر کشیده

(۱۰) در ۳۵ بالده (۱۱) در ۳۵ در درستی آمد و

(۱۲) در و اخ درستیست (۱۳) کشف لاک پشت باشد

(۱۴) زخ زخمست

گنبدی نهمار (۱) بر برده بلند نشستهون بر زیر (۲) و تیر سرش دند (۳)

۳۷-۳۵

روز جستن تازبانی (۴) چون نوند (۵)

روز دن (۶) چون شست ساله سودمند

۲۵

زب چو این بشنیده شد خاموش بود

کفشکر کانا (۷) و مردی لوش (۸) بود

(۹) ۲۵

نان آن مدخ زبس زشتم نمود از بی خوردن گوارشتم (۱۰) نبود

(۱۱) ۳

سرفرو کردم (۱۲) میات آبخور

از فرنج (۱۳) منش خشم (۱۴) آمد مگر (۱۵)

۷۱-۴۳-۲۵-۳۴-۳۱-۲۹-۲۷-۲۵

- (۱) نهمار عظیم و شگفت باشد (۲) در ۳۵ « از زیر
 (۳) در ۳۵ موش بند (۴) معنی این گفته درست
 معلوم نشد شاید اشاره با سبان تازی باشد (۵) نوند اسب باشد
 (۶) دن فریادست و روزدن کنایت از روز مصیبت و داد خواهی
 (۷) کانا دندان و ابله و احمق دی عقل باشد (۸) لوش دهان گز باشد
 (۹) در ۲۵ بنامضیان آمده و چون این بیت مربوط است بحکایت کفشکر
 و بوژن کلینه و دمه رودکی هم هست پس شاید از رودکی بوده باشد و در
 ۲۵ بظنا بضمیان نسبت داده باشند یا اینکه در نسخه تحریری رفته باشد
 (۱۰) گوارشت گوارش باشد از فعل گواریدن (۱۱) در ۴۳ نیز این بیت بنام طیار است
 (۱۲) در ۳۵ بدم (۱۳) فرنج پیران دهانست (۱۴) در ۲۷ تنک و در
 ۴۳ تنک و در ۷۱ تنک و در ۳۵ من پنجم (۱۵) در ۳۶ « کر

خورد (۱) بشادی روزگار نوبهار (۲) می گسار اندر تکوک (۳) شاهوار (۴)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۴-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲-۱

از تو دارم هر چه در خانه خنور (۵)

وز تو دارم نیز (۶) گندم در کنور (۷)

۷۱-۴۳- (۱) ۳۷-۳۵-۳۰-۲۸-۲۷-۲۶

داستی آن تاجر دولت شمار صد قطار سار (۹) اندر زیر بار

۲۷-۲۶

آشکو خدا (۱۰) بر زمین هموارتر هم چنان چون بر زمین دشوارتر

۲۵

(۱) در ۲۷ « خوش » (۲) در ۲۶ نوبهاری روزگار و در ۷۱

روزگاری نوبهار « و در ۲۷ درخزان و نوبهار (۳) تکوک گوسفالین

یازرین که در آن شراب خوردند و در ۲ و ۲۷ « بلوئک » و بلوک

و در ۲۶ « بلوک » و تکوک هر دو را در دو جا ضبط کرده است

(۴) در ۲ و ۲۶ و ۲۸ و ۳۵ و ۴۳ و ۷۱ این دو مصرع پس و پیش آمده

(۵) خنور ظروف خانه و در ۲۷ خنور و در ۴۳ فنور

(۶) در ۳۷ « آرد » و در ۳۵ « بدو » (۷) کنور ظرفی که از گلی

سازند و گندم در آن کینند و کینند و و کینند و له و تاپو خوانند و در ۲۶

خنور و آنجا این دو مصرع پس و پیش آمده است (۸) در ۳۷ نام

شاعر نیست (۹) سار بمعنی شترت و ساریان از همین کلمه است

(۱۰) آشکو خیدن چنان باشد که چون پای بجزی بر خورد با گشت پای ایستادن

و خود را از افتادن نگاه داشتن و برعکس شکو خیدن است .

مردمزدوراندر (۱) آغازیدکار پیش اودستان همی زدبی کیار (۲)

۳۵

آشی بندشاند ازتن تفت (۳) و تیز چون زعانی بگذرد گردد کمیز (۴)

۲۵

گرچه هرروز (۵) اندکی برداردش باقدم (۶) روزی بیایان آردش

۷۹-۴۳-۳۰-۲۸

چون گد سرخ از میان پیلگوش (۷)

یا چو زردین گوشوار از خوب (۸) گوش

۳۵-۳۴-۲۹-۲۵

شیر غرم (۹) آورد و جست از جای خویش

و آمد این خرگوش را الفغده (۱۰) پیش

۲۵

موی سر جعبوت (۱۱) و جامه ریم (۱۲) ناک

از برون سو باد سرد و بیم ناک

۲۵

(۱) در اصل ۳۵ ، مرد مردوراندر (۲) کیار کاهلی بود

(۳) تفت تند و تیز باشد (۴) گبیز قاپط و بول باشد (۵) در ۳۰

چور هرروز (۶) باقدم طاقت کار باشد (۷) پیلگوش سوسن

آزاد و سوسن منقش و در ۲۵ و ۳۵ پیلغوش (۸) در ۳۰ گوشوار

خوب (۹) غرم هیبت باشد (۱۰) الفغده اندرخته باشد

(۱۱) جعبوت پنبه که درجبه و قیازده و از آنجا باز گرفته اند (۱۲) ریم چرک باشد

ایله و فرزانه را فرجام خاک جایگاه هر دو اندر یک (۱) مغاک (۲)

۲۵-۳۵-۶۵

خشم آمدش و هم (۳) آنکه گفت و یک (۴)

خواست کورا بر کند از دیده کیک (۵)

۲۵-۲۹-۳۴

ماده گفتا هیچ شرمت نیست و یک (۱)

چون سبکساری نه بددانی نه نیک

۲۵ (۶) - ۳۵ - ۷۱

از دهان تو همی آبد غشاک (۷) پس گشتی ریخت مویت از هبک (۸)

۲۵ (۹)

زد کلوخی بر هبک (۸) آن فزاک (۱۰) شد هبک او بکردار مغاک

۴۳ (۱۱)

- (۱) در ۲۵ ، مابود اندر (۲) مغاک گودال کوچک باشد
 (۳) در ۲۵ ، خشمش آمد و هم (۴) ویک همان ویل وویجک باشد
 و در ۲۵ نخست این بیت در لغت کیک آمده و بلافاصله در لغت ویک آنرا مکرر کرده است (۵) کیک مردمک چشم باشد (۶) در ۲۵ این بیت بنام مسکور ثبت شده بدین معنی که در لغت کیک و ویک دوبار بیت ۷۲۷ را بنام رودکی آورده و پس از آن گوید « مسکور گفت » و این بیت را آورده است ولی شاعری بدین نام در هیچ کتابی نیست مگر آنکه ابوشکور باشد که بدین گونه تعریف کرده اند . (۷) غشاک کند و فرغند باشد
 (۸) هبک میان سر باشد (۹) در ۲۵ این بیت بنام طیان آمده است
 (۱۰) فزاک پلید و مردار و پلشت و پلندی باشد و چرک و چرکین و فزاک هم گفته اند .
 (۱۱) در ۴۳ این بیت نیز بنام طیان آمده است

چون فراز آید (۱) بد و آغاز مرگ دیدنش بیکار (۲) کرد اند مجرک (۳)

۳۴-۲۹-۲۵

دم سگ بینی تو با بتفوز (۴) سک گسین کرده کس نجسید هیچ رگ

(۵) ۲۵

ایستاده دیده (۶) آنجا دزد و عول (۷)

روی زشت و چشمها همچون دروغول (۸)

۴۳-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۰-۱

تا بخانه برد زن را با دلام (۹) شاد مانه زن نشست و شاد کام

۲۵

چونله زن را دید ای (۱۰) کرد ا شتم (۱۱)

همچو آهن گشت و نداد ایچ خه (۱۲)

۲۵

(۱) درهمه نسخها آمد (۲) درهمه نسخها بی کار (۳) مجرک بیکار و سخره

باشد (۴) بتفوز و کلفت دهن باشد (۵) دره ۲۵ نام شاعر ندارد

ولی از وزن و مضمون شاید بتوان گفت از کلبه و دمه رودکی باشد

(۶) در ۳۰ ایستاده بود و در ۴۳ ایستاده دید (۷) در ۱ و

۲ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۱ دزد عول و در ۳۰ دروغول و این

عول بمعنی دیوست (۸) این عول بمعنی حرامزاده است و در ۲۷ همچون

دغول (۹) دلام حیات و فریبندگی باشد (۱۰) در اصل چنینست

و معنی نمی دهد مگر آنکه نام شخصی بوده باشد و یا اینکه در اصل فرغ

بوده و بدین گونه تعریف شده (۱۱) ا شتم راست و قوی باشد

(۱۲) در وزن تأمل است مگر آنکه نداد را با شباع و یا نشدید بخوانند

زاسپ (۱) یلی (۲) آهد آنکه نرم نرم

تا نرفد اسپش (۱) همانکه گرم گرم

۲۵

بس که برگرفته پشیمان بوده ام بس که برناگفته شادان بوده ام

۷۲-۵۶

بس شتابان آمد اینک پیر زن روی یکسو کاغذ (۳) کرده خویشتن

۲۵

زش (۴) ازو پاسخ دهم (۵) اندر نهان (۶)

زش (۴) بیداری (۷) میان مردمان

۷۱-۴۳-۳۴-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

چار (۸) غنچه (۹) کریشه (۱۰) با کتر دمان

خورد (۱۱) ایشان گوشت روی (۱۲) مردمان

۷۱-۴۳-۳۵-۲۹-۲۸-۲۵

(۱) اسب همان اسب باشد (۲) یلی بزیر آمدن چیزی از چیزی

و اندیشه از دل (۳) کاغذ بن رده باشد (۴) رش چه باشد

وزش پاسخ دهم یعنی چه پاسخ دهم و گویا محض ازش (ازو) باشد

(۵) در ۳۰ نهم (۶) در ۳۱ « جهان » و در ۳۰ « میان »

(۷) در ۲۵ « بیداری » و در ۲۹ و ۳۴ بیندازی « و در ۳۰

بیدای (۸) در ۲۵ « جای » و در ۳۵ جاه

(۹) غنچه رنیل باشد (۱۰) کریشه ماریاس باشد و در ۲۵ کریشه

(۱۱) بجز ۲۵ در سخنان دیگر همه جا خورده (۱۲) در

۲۵ پوست و روی و در ۳۵ پوست روی

گفت با خرگوش خانه خان (۱) من

خنز و خاشاکت (۲) ازو (۳) بیرون فغان

۳۵-۲۵

گر درمداری گزند آرد بدین بنگن اورا گرم (۴) درویشی (۵) گزین

۳۴-۲۵

چون بگردد پای او از پایدان (۶)

خود شکو خیده (۷) نماید (۸) هم چنان

(۹) ۲۵-۲۴ (۱۰) ۳۵-۳۰

تاک زربنی شده دینار گون برنیان سبز او زنگار گون

۳۵

(۱) خان سرا و خانه و شان زبوران و خانه مصغرانست در ۳۵ جان

(۲) خاشاک ریزه های گاه و چوب خرد کرده باشد (۳) در ۳۵

(۴) گرم بضم اول اندوه باشد (۵) در ۳۴ گرم

و درویشی « (۶) در ۲۴ چون بماند پای او از پایدان

(۷) شکو خیدن لغزیدن است و در ۲۴ « آشکو خیده » (۸) در ۲۴

ماند (۹) در ۲۵ این بیت چنین آمده است :

چون بگردد پای او از پای دار آشکو خیده بماند هم چنان

و گوید « آشکو خ کسی که پایش بجزی در آید و بانگشت پای بایستد

و خویشتن را از افادن باید گویند بشکو خید ولی شکو خیدن و آشکو خیدن

دو فعل مختلف است که معنی ضد یکدیگر دارند ، رجوع کشید بیت ۷۱۹

و یادداشت شماره ۱۰ در صحیفه ۱۰۸۶ و نیز رجوع کشید به بیت ۴۷۵ در

صحیفه ۱۰۲۲ (۱۰) در ۳۵ بتمام کلماتی آمده است

هر در را نهمار (۱) خشم آمد ازین غاوشنگی (۲) بکف آوردش گزین
 ۲۵ (۲)

گفت فردا بنی اورا (۴) پیش تو خود بیاهنجم (۵) ستیم (۶) از زیش تو
 ۲۵-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۴-۴۳

بهترین یاران و نزدیکان هم

تزد او (۷) دارم (۸) همیشه (۹) اندمه (۱۰)

۲۵-۲۷-۲۹-۳۱-۳۴-۴۳-۷۱

آفتاب آید ببخشش (۱۲) ز می بره دوی گیتی سبز گردد یکسره

۲۸-۳۰-۴۳-۷۱

سوس (۱۳) پرورده بمی بگداخته نیک (۱۴) درهائی زنان را ساخته

۱-۲۶-۲۷-۲۸-۳۱-۴۳-۷۱

(۱) نهمار عظیم و شکفت باشد (۲) غاوشنگ آن چوب گاورا نان
 باشد که گاو بدان رانند

(۳) در ۲۵ بنام طیان آمده است (۴) در ۳۴ فردا و نیشتم
 و در ۲۷ گفت دائم نشتر آرم، و در ۲۹ فردا نیشتم و در ۲۸ و ۳۰ و
 ۴۳ فردا نشتر آرم (۵) آمیج کشیده بود و بیاهنجم یعنی بکشم از فعل
 آهنگیدن (۶) ستیم آبیست که در جراحت باشد که نخست خونست و پس
 ریم شود و در ۲۷ استیم (۷) در ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ نزدشان

(۸) در ۳۱ «آزم» (۹) در ۴۳ و ۷۱ سر یک و در ۲۷ و ۳۱

«شریک» (۱۰) اندمه یاد آوردن غم گشته باشد (۱۱) در ۲۷ و ۲۹

بنام کدائی آمده است (۱۲) بخش معنی برج باشد (۱۳) سوس دو قسم

گیاهست که یکی داروست و دیگری را بسورد و در ۲۷ و ۷۱ معنی مغف موسار

آمده است (۱۴) در ۳۱ است

روی هر يك چون دو هفته گرد (۱) ماه

جامشان غفه (۲) سموريشان (۳) كلاه

۴۳-۳۴-۳۰-۲۵

پربکنده (۴) چنگ و چنگل ريخته

خاك گشته بادخاكش (۵) بيخته

۷۱-۴۳-۲۵

اخترانند آسمان نشان جايگاه

هفت تابنده دوان در دو و داه (۶)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۱-۲۸-۲۷

سنجد چيلان (۷) بدو نيمه شده

سرمه بدو يك يك زده (۸)

۳۵-۲۵

كاش (۹) آن (۱۰) گوید که گوید هيچ (۱۱) به

بر يكي بر چند بنوايد (۱۲) فره (۱۳)

۳۵-۲۹-۲۵

(۱) بجز ۲۵ در نسخهای دیگر همه جا شکل (۲) غفه پوستين از

پوست بره نرم و در ۳۰ غفه (۳) سموري جامه وغيره که از

پوست سمور سازند (۴) در ۲۵ پربکنده (۵) در ۲۵

بادو خاكش ۶ داه همان عدد ده است و در ۲۷ و ۲۸ در دو آه

و هفت تابنده کنایه از هفت ساره و دو و داه کنایه از دوازده برجست .

(۷) سنجد چيلان سنجد گرگايست و در ۳۵ گرگان .

(۸) در ۲۵ چنين ثبت شده و در ۳۵ نقطه سرمه بر يك يك زده

و شايد در اصل چنين بوده باشد : نقطه سرمه بدو يك يك زده ولی

اين روايت مشکوکست . (۹) در ۲۵ كاشك ۱۰ در ۳۵

كان ۱۱ در ۳۵ باشد بیش ۱۲ در ۳۵ بنوايد

(۱۳) فره زيادت باشد

خود تو آماده (۱) بوی (۲) و آراسته (۳)

جنگ او را خویشتر پیراسته (۴)

۳۵-۲۵

هیچ گنجی نست از فرهنگ به تا تو ای رونور این گنج نه

۷۲

بینی و گنده دهان (۵) داری و نای (۶)

حایگان غر (۷) هر یکی همچون درای (۸)

۴۳-۳۵-۲۸-۲۷

من سخن گویم تو کائایی (۹) کنی (۱۰)

هر زمسانی دست در دستی (۱۱) زنی

۷۱-۶۵-۴۳-۳۵-۳۰-۲۸

۱ در اصل سینه ۲۵ آماد وده است

۲ در اصل ۲۵ و ۳۵ وی ۳۱ در ۳۵ برین پیراسته

۴ در ۳۵ خویشتر مرخند را آراسته

۵ در ۲۸ و ۴۳ بیسی و گنده دهان (۶) در ۲۸ و ۴۳

بی و در ۳۵ بیسی و ناسورکون و گره پای (۷) غر بمعنی

عره خدیبه باشد و در ۲۸ غر و در ۳۵ خایه غر داری تو چون اشتر

درای ۱ در ۲۸ هر یک چون درای ۱۹ کانا نادان و ابه

باشد (۱۰) در ۴۳ ترا کانا کنی ۱۱ در ۳۵ دست

شو بدان گنج اندرون خمی بجوی (۱)

زیر او سمچیت (۲) بیرون شو بدوی (۳)

۳۷-۳۵-۲۵

خم و خنبه (۴) برزبانده دل نهی زعفران و نرگس و بید و بپی

۲۵

آبسندهی (۵) دور و بس تاریک جای اغز لغزان چون درو بشهند پای

۲۵-۲۹ (۶) ۷۱ (۶)

هم چنان سر مه که دخت خوب روی هم بسان گرد بردارد ز روی

۳۵

چون بای جمعوت (۷) بستان بند اوی

شیر دوشی زو بر روی شو سببی

۳ غ (۸)

زشت و زفر هخته (۹) و ناپغردی آدمی روئی و در باطن بدی

۳ غ (۱۰)

۱ در ۳۵ بجز (۲) سجع تلب باشد

۳ در ۴۷: شو بدان حشر اندرون خمی بجوی زیر آن سمجه بیرون شو بدوی

و بیعاست ۴ - رسنست و در ۳۵ سمچیت

۴ غم و حیرت دیرازی که مانند جرخشت بکنند و غم در آن روز اولی ظاهر است

همان کلمه خم و بید و نرگس که در اصل دلب و سم سذب و نه است

۵ نکند شیر و آکر باشد ۶ در ۲۹ و ۷۱ نام شاعر نیست

(۷) بیغیوت حشو زکند و بینه که در جبهه و لب زده و از آج باز گرفته اند

۸ در ۲۳ بزم حیان آمده است ۹ فرهنگه بمعنی ادب کرده و تربیت

پخته است از قول فرهنگه ۱۰ در ۴۳ این بیت بنام ضیاء آمده است

باب ششم

ابیات پراکنده از مثنوی بحر متقارب

باندا^۱ نمودند و خشور^۲ را بدید آن سرا پا همه نور را

۳۱-۲۷-۲۶

کفن حله شد کرم بهرامه^(۳) را که ابریشم جان کند جامه را^(۴)

(۵) ۷۱-۳۰

گرفت آب کاشه^(۶) ز سرمای^(۷) سخت

چو زرین ورق گشت برگ درخت

۷۱-(۸) ۲۷-۲۶-۱

ز قلب آن چنان سوی دشمن ساخت

که از همبش^(۹) شمر فرآب تاخت^(۱۰)

۳۱-۲۷-۲۶

(۱) اندا خوانی که مردم صالح را فریشتگان نمایند (۲) و خشور پیامبر باشد

۳۱ کرم بهرامه کرم ابریشم باشد (۴) در ۷۱ که ابریشم از جان کند جامه را

(۵) در ۷۱ نام شاعر نیست (۶) کاشه بیج و آب بسته باشد و در ۷۱

بیج تنک (۷) در ۲۷ - کاشه سرمای (۸) در ۲۷ نام

شاعر نیست (۹) در ۳۱ هول او (۱۰) آب تاختن بول کردن باشد

چو گشت آن پربروی بیمار غنچ (۱)

ببرید دل زین سرای سینج

۲۸-۳۰-۴۳-۷۱

سگالنده (۲) چرخ (۳) مانند غوج (۴)

بتر برده بر سر چو تاج خروج (۵)

۱-۲۰-۲۶-۲۷

تن خنک بید (۶) ارچه باشد سپید (۷)

تبری و ترمی نباشد چو بید

۲۷-۲۸-۳۱-۴۳-۷۱

نشست و سخن را همی خاش (۸) زد

ز آب دهن کوزه (۹) را شاش (۱۰) زد

۲۷-۲۸-۳۰-۴۳-۷۱

نفس را بعدرم چو انگیز کرد چو آذر فرا آتش تیز کرد

۱-۲۶-۲۷

(۱) بیمار غنچ بیمارک و دردمند باشد (۲) در ۲۷ سکالیده

(۳) در ۲۰ چنک . ۴۱ در ۴۶ سکالید در چنک مانند غوج

(۵) خروج همان خروس باشد

۶۰ خنک بید خار پشت و در ۷۱ خار ۷ در ۲۸ سفید

۸ خاش از شاشیدنست و گویا مخفف خاش باشد ۹ در ۲۷ ز آب

و دهن کوزه ۱۰ شاش از شاشیدنست که فروریختن آب و شرب باشد

۱۱ آذر فرا آتش افروز باشد

بدشمن پر (۱) از خشم آواز کرد
 تو گفتی مگر تندر آغار (۲) کرد
 ۲۶-۲۷ (۳) ۳۱-۳۳

که بر آب و گل (۴) بهش مایبار (۵) کرد

که ما هار (۶) در بنی داد کرد
 ۲۶-۲۷ (۷)

ز هر حشد ای ^۸ خوششان پرورد

که جز جاش وی را (۹) چه اندر خورد
 ۲۵-۱۰۱-۳۰

کفیدتر (۱۱) دل از غم جوان (۱۲) کشته (۱۱) بار

دغیده (۱۱) شود سنک تمار حوار
 ۲۸-۳۰-۳۵-۴۳

درخش (۱۳) از بخندد بوقت (۱۴) بهار

همه با نگرسد چنین (۱۵) ابر زار
 ۲۵-۱۱۶-۳۰-۳۵ (۱۶)

(۱) در اصل چه است ولی شاید بهتر آن باشد که خواند

(۲) به از این معنی است و آورست

۳ در ۲۷ و ۳۰ معنی داده آمده است در ۲۶ آب گل

۴ به معنی آب و گل است و آورست (۵) مایبار

مهر مایبار (۶) در بنی داد کرد (۷) مایبار

دیده (۸) خوششان پرورد (۹) چه اندر خورد

۱۰ در ۲۵ و ۱۰۱ و ۳۰ (۱۱) کشته (۱۲) بار

۱۳ درخش (۱۴) از بخندد بوقت (۱۵) ابر زار

همه با نگرسد چنین (۱۶) در ۲۵-۱۱۶-۳۰-۳۵

۱۵ در ۲۵ و ۱۰۱ و ۳۰ او شکورست

چه خوش گفت (۱) آن مرد با آن (۲) خدایش (۳)

مکن بد (۴) یکس گر نخواهی بخویش

۲۷-۲۵ (۵) ۲۹-۲۸-۲۷ ۳۰-۲۹-۲۸ (۶) ۳۶-۳۴-۳۳-۳۲ (۷) ۷۱-۴۳

تن از خوی پر آب و دهان پر ز خاک

زمان گشته از تشنگی چاک چاک

۳۵

فکندند بولاد (۸) پر بیخ (۹) سنک

نکردند (۱۰) در کار ۱۱ مؤید درنگ

۲۷ (۱۲) ۲۸-۳۰-۳۱ (۱۲) ۳۱-۳۰-۲۸ (۱۲) ۷۱-۴۳

بیک باد اگر بیشتر تارنگ (۱۳) که باشد که پیشی بود گد تنگ

۳۰

(۱) در ۲۵ نگو گفت ۴ در ۳۵ مزدور با آن

۴ خدیش کدام باشد ۴ در ۲۹ و ۳۴ اگر بد ۲۷ در ۳۳

تنها مصرع اور آمده است (۶) در ۳۰ دو مصرع پس ویش آمده

است ۷ در ۳۶ هم شاعر نیست ۸ در ۳۱ برای و در ۲۷

۲۸ و ۷۱ رزای (۹) رزای تمام سنک و در ۷۱ پر بیخ و

در ۲۷ برای و رزای (۱۰) در ۳۰ بگردند (۱۱) در ۷۱

نکردند و بر کار (۱۳) در ۲۷ و ۳۱ دو مصرع پس و

پیش آمده است (۱۳) در اصل چنیاست و قطعاً کلمه‌ای از میان افتاده
چنانکه نادرستی وزن و معنی گواهد

دو جوی روان از (۱) دهانش ز خلم (۲)

دو خرمن زده بر دو چشمش زخیم (۴)

۳۰ - (۴) ۲۵

بهارست همواره هر روز یم منکر فراوان معروف کم (۵)

۳۸

جگر تشنگانند (۶) بی توشگان (۷) که بیچارگانند (۸) و بی زاوران (۹)

۲۶ - ۲۷ - (۱۰) ۲۸ - ۳۰ - ۳۷ - ۴۳ - ۷۱

وگر (۱۱) پهلوانی ندانی زبان و زررود (۱۲) را ماورالنهر دان (۱۳)

۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۱ - ۳۵ - ۳۷ - ۴۳ - ۷۱

(۱) دره ۲۵ وز (۲) خلم خلصی باشد که از بینی برآید

(۳) خیم چرکی که از چشم برآید و قافیه این بیت درست نیست

(۴) دره ۲۵ بنام شهید آمده است (۵) در اصل اص ۱۱۴۸ جنینست و

پیدا است که مصرع دوم درست نیست و وزن آن نادرستست و شاید در اصل چنین

بوده باشد : منکر فراوان بمعروف کم (۶) در او ۲۶ و

۳۰ «تشنگانند و» (۷) در ۳۷ مگر تشنگانند بیچارگان و در ۷۱

تشنگانند و بی توشگان (۸) در ۲۶ «که بیچاره باشند»

(۹) زاور چهار پای سواری و واحله و در ۳۷ زاورا « و در ۱ (بلك) این شعر

بدین گونه نیت شده :

مگر بحکانه بیچارگان و بی توشکانه بی زاورا

(رجوع کنید بیت ۱۵ در صحیفه ۹۶۸) (۱۰) در ۲۷ تنها

مصرع دوم آمده است (۱۱) در ۲۶ و ۷۱ اگر (۱۲) در ۲۷

و زارود و در ۳۷ در او و البته و زررود درست است که در اصل

و زارود و زارود یعنی آن سوی رود بوده است (۱۳) در ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و

۳۵ و ۳۷ بنام فردوسی آمده ولی در شاهنامه این بیت نیست و ممکنست بواسطه

شبهت تام با این بیت شاهنامه فردوسی باشد که گوید :

اگر پهلوانی ندانی زبان بازی تواروندرا دجله خوان

(شاهنامه چاپ روتخیم ج ۱ ص ۵۱) و در ۲۷ خوان بجای دان

که هر گه که تیره بگردد جهان بسوزد چو دوزخ شود بادران (۱)

۳۵

اگر باشکونه (۲) بود پیرهن بود حاجت بر کشیدن ز تن

۳۵

بد اندیش دشمن بود ویل (۳) جو (۴)

که تا چون ستاند^{۱۵} ازو چیز او^{۱۶}

۷۱-۴۳-۳۷-۳۵-۲۵

سرشک از مژده همچو در ریخته چو خوشه ز سارونه (۷) آویخته

۷۱- (۸) ۳۱- ۲۷-۲۶

(۱) بادران نام سروشیت که باد را بجنیش آرد (۲) باشکونه همان باز گونه وواز گونه است ۳ ویل صخر یستن و هنگام یافتن بر مراد (۴) در ۳۷ بدو ویل جو ودر ۳۵ بدو ویل جوی ودر ۷۱ بود ویل جو ودر ۲۵ شده ویل جوی (۵) در ۲۵ و باید ودر ۳۵ ستانی (۶) در ۲۵ و ۳۵ اوی وبنام ابوشکور نیز یعنی هست بدین گونه :

بداندیش دشمن شد وویل گوی که تا چون رایب از وجفت او

و در ۳۷ در ذیل ابن بیت مینویسد ، ابو شکور ابن شعر را بتمامه از رودکی دزدیده است (۱) ودر ۲۵ تنها بنام ابوشکورست (۷) سارونه رز انگور باشد (۸) در ۲۷ و ۳۱ نام شاعر نیست

- نشسته بصد چشم بز باره ای (۱) گرفته بچنگ اندرون باره ای (۱)
 ۳۰-۲۵ (۲) ۳۰-۲۵
- لب بخت پیروز راه خنده ای مرا نیز مروای فرخنده ای
 ۳۵
- جوان چون بدید آن نگاریده روی بسان دو زنجیر مرغول (۲) موی
 ۳۵-۲۵
- آبا خلعت فاخر از خرمی همی رفتی و می نوشتی زمی
 ۲۰-۱۴ (۲)
- میلانج^۵ دشمن که دشمن یکی فرواست و دوست ار هزار^۶ اندکی (۷)
 ۲۵ (۸) ۳۰-۳۵ (۸) ۳۷ (۸) ۷۱ (۸)

- (۱) باره اول بمعنی اسب و دیوار و شهر بند و باره دوم خوب کوتاه باشد
 ولی دره ۲ این بیت چنین آمده است:
- نشسته بصد چشم در کازه ای گرفته بچنگ اندرون بازه ای
 و بازه را چوبی دانسته نه دراز و نه کوتاه که شکر با نان دارند
- (۲) دره ۲ نام خجسته آمده است
- (۳) مرغول چند بمعنی است (۴) در ۲۰ تنها مصرع اول
 آمده است (۵) الفنجین اندوختن باشد (۶) دره ۳۵ بود دوست
 ار هزار و در ۷۱ و اوان و دوست ار هزار (۷) در ۲۵ فراوان
 و دوست ار هزاران یکی و معنوی این بیت همان مثل سایر است که ۱۰ هزار
 دوست که و این دشمن بسیار است (۸) دره ۲۵ و ۳۵ و ۳۷ نام
 ابوشکور آمده است

جوان بودم و پندیده فخمیدمی (۱)

چو فخمیدم (۱) شد دانه بر چیدمی (۲)

۳۰

بچشم دات دید باید جهان
بدین آشکارت بین آنکار

که چشم سر تو بستند نهان
نپهتیت را بر نهانی گماز

۶۶-۶۴



(۱) در بیان زبانی پندیده باشد

(۲) این بیت در جوهی دیگر بنام ابوشکور آمده است

باب هفتم

آیات پراکنده از مثنوی بحر خفیف

نیست فکری بغیر (۱) یار مرا عشق شد در جهان فبار (۲) مرا (۳)

۷۱-۴۳-۳۱-۲۸-۲۷-۲۶-۱

زرع و ذرع (۴) از بهار شد چو بهشت زرع کشتست و ذرع (۵) گوشه کشت

۷۱-۴۳-۳۰-۲۸

هر کرا راه در زغن باشد گذر او بمرغزن (۶) باشد (۷)

۷۱-۴۳-(۸) ۲۵-۳۰-۲۸-۳۵-(۹)

(۱) در ۷۱ ، فکری بغیری « (۲) فبار را فرهنگ نویسان به معنی

سزاوار و شتم و کار آورنده اند و گویا از همین بیت استنتاج کرده اند و بغطا رفته اند و شاید همان کلمه ای باشد که اینک « یار » گویند و هوس معنی می دهند .

(۳) در ۲۸ مصرع دوم نیست و جای آن سفید مانده (۴) در ۷۱

زرع ذرع « (۵) در ۳۰ و ذرع و در ۷۱ زرع کشتست و ذرع .

(۶) مرغزن گورستان و کانون باشد و در ۳۰ « مرغزن و مرغزن »

هر دو آمده و در ۲۵ تنها « مرغزن است و در ۷۱ در لغت « مرغزن »

و در شعر « مرغزن نوشته شده . (۷) گویا این بیت ترجمه این

بیت معروف تازیست :

سپه‌دیم سبیل الها لسکینا

اذا کان الغراب دلیل قوم

(۸) در ۲۵ بنام عنصری آمده است

زیرا که غراب فال بد است

(۹) در ۳۵ نیز بنام عنصری آمده

دور ماند از سرای (۱) خویش و تبار (۲)

نسری (۲) ساخت بر سر کھسار

۷۱-۴۳-۳۵-۳۱-۲۸-۲۷

گرچه تا مردمست (۴) آن نا کس نشود (۵) سیراز و دل بر کس (۶)

۷۱-۲۵ (۷) - ۲۷-۲۸-۲۹ (۷) - ۳۰-۳۱-۳۳ (۷) - ۷۱

دخت کسرا ز نسل کیکاوس درستی (۸) نام نغز چون طاوس

۳۰

تیر (۹) از بسکه زد بدشمن کوس (۱۰) سرخ شیده چو لالکای (۱۱) خروس

۳۱-۲۷-۲۶

(۱) در ۲۷ قرین و در ۳۱ قرین و (۲) در ۷۱

« خویش تبار (۳) نسر ساینست که بر سر کوه از چوب و خاشاک

سازند و گویا همان نمارست بمعنی سایه گاه و خانه ای که در سایه گاه سازند ،

(۴) در ۲۷ نامرم است و در ۷۱ نامدمست

(۵) در ۲۷ و ۳۱ و ۷۱ . بشود (۶) برکس و برکست را

را فرهنگ نویسان بمعنی معاذات آورده اند و گویا همان کلمه برگس و برگست

باشد که بهمین معنی نوشته اند و شاید کلمه هرگز از همین لفظ باشد

(۷) در ۲۵ و ۲۹ و ۴۳ این بیت چنین آمده :

گرچه نامردمست مهر و وفش نشود هیچ ازین دام برگس

و بهمین جهت جزو ایات پراکنده ذوق سین نیز ثبت شده (رجوع کنید

بیت ۲۴۰ در صحیفه ۱۰۰۳) (۸) درستی بنا بگفته ۳۰ نام دختر

کسری که زن بهرام گور بوده (۹) و پیدا است که این کلمه مرکب از

در (بضم اول) وستی است مانند هستی مرکب ازمه (بکسریانصح اول)

وستی . (۹) در ۳۱ تیر (۱۰) در ۲۷ نیز از بسکه

زد بدشمن کوش (۱۱) لالکاولالک تاج خروس باشد

از (۱) تو خالی (۲) نگار خانه جم (۳) فرش دیبا فگنده (۴) بر بیچکم (۵)

۱- ۲۶- ۲۷- ۲۸- ۳۰- ۳۱- ۳۵- ۴۳- ۷۱

باد بر تو مبارک و خنشان (۶) جشن نوروز و گوسپند کشان (۷)

۱- ۲۶- ۲۷- ۳۱- ۴۳- ۷۱

بودنی بودمی (۸) بیاز اکانون رطل پر کن مگوی بیش سخون (۹)

۳۱- ۴۳- ۴۵- ۷۱- ۷۴- ۷۷

چون بیانگ آمد (۱۰) از هوا بختو (۱۱)

می خورو بانگ رود و چنگ شنو (۱۲)

۲۷- ۲۸- ۳۰- ۳۱- (۱۳) ۴۴- ۶۴- ۷۱

- (۱) در ۱ از تو خوانی نگار خانه چشم ۰۰۰۰ بیچکم و در ۲۶ ارتو خالی نگار خانه چشم
 (۲) در ۳۱ در لغت بشکم و بیچکم هر دو آمده و در اولی خالی و در
 دومی عامی نوشته اند (۳) در ۲۸ و ۳۱ و ۴۳ چشم و در ۷۱ جم
 (۴) در ۲۶ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۵ و ۷۱ کشیده
 (۵) بیچکم ایوان و بارگاه و خانه تابستانی که دیوار آن مشبك باشد و
 در ۱ و ۷۱ - بیچکم و بیچکم و در ۲۶ و ۲۷ بیچکم و
 بشکم و در ۳۱ بشکم و بشکم « (۶) خنشان فرخنده
 و مبارک باشد و در ۷۱ مبارک خنشان (۷) در ۱ نوروز گوسپند
 کشان و در ۲۷ و ۳۱ گوسپند (۸) در ۳۱ بودمی
 (۹) سخون همین کلمه است که سخن مخفف است (۱۰) در ۲۷
 آید و در ۶۴ چون بانگ آمد (۱۱) بخنورعه و هر چیز
 غرنده باشد و در ۳۰ و ۳۱ بختو و در ۷۱ چون بانگ بیانگ
 آید از هوا بختو و در ۳۰ از هوا شود بختو « (۱۲) در
 ۲۷ می خورو و بانگ ورود شو و در ۳۰ و ۷۱ « بانگ چنگ و رود
 شنو و در ۶۴ شنو - (۱۳) در ۳۱ مصرع دوم نیست »

آنکه نشك (۱) آفرید و سرو سہی

و آنکه (۲) بید آفرید و نار و بهی (۳)

۷۱-۴۳-۳۵-۳۴-۲۹-۲۸-۲۷-۲۵

ریش و سبلت همی خضاب کنی خویشتن را همی عذاب کنی (۴)

۷۴-۴۵

(۱) نشك درختیست که بار بیاورد (۲) در ۲۵ آنک

(۳) در ۲۸ سرو سہی و بیداست که تکرار فائیه مصرع اولست

(۴) ابوطاهر خسروانی این مصون را از رودکی برده و چنین گوید :

عجب آید مرا ز مردم پیر که همی ریش را خضاب کنند

خضاب از اجل همی نرهند خویشتن را همی عذاب کنند

باب هشتم

ایات پراکنده از مثنوی بحر هزج

بهشت آئین سرائی (۱) را برداخت (۲)

زهر گونه درو (۳) تمثالها ساخت

زعود و چندن (۴) اورا (۵) آستانه درش سیمین وزرین بالکانه (۶)

۲۵-۲۸-۲۹ (۷) ۳۰ (۸) ۳۴ (۹) ۳۵-۳۳-۶۵-۷۱ (۱۰)

درنگ آرای سپهر چرخ وازا (۱۰) کياخن (۱۱) نرت باید کرد کارا (۱۲)

۲۵-۳۴

(۱) در ۳۵ و ۷۱ سرای (۲) در ۷۱ در موضع اول برداخت

(۳) در ۷۱ در هر دو موضع در آن (۴) در ۲۷ و ۷۱ عنبر

و در ۲۹ و ۳۴ ، صندل " و چندن نیز بهمان معنی صندلست و صندل

معرب چندن باشد که چندل هم گفته اند (۵) در ۲۷ ، آنرا

(۶) بالکاه در مشبك کوچک آئین یا چوبین باشد و در ۲۸ و ۳۰ و ۴۳

و ۷۱ بالکاه (۷) در ۲۹ و ۳۴ بنام ابوالفضل آمده است

(۸) در ۳۰ بجای این دو بیت چنین آمده است :

بهشت آئین سرائی را برداخت درش زرین و سیمین بالکاه

(۹) در ۷۱ بیت ۸۱۶ دوجا ثبت شده یکی در لغت بانکاه یا بیت ۸۱۷

بهم و یکی در لغت برداخت بیت ۸۱۶ تنها ،

(۱۰) در ۳۴ دارا (۱۱) کياخن آهسته و بدرنگ باشد

(۱۲) در ۳۵ کردگارا

چراغان در شب (۱) چك (۲) آن چنان شد

که گیتی رشك هفتم (۳) آسمان شد

۳۱ - ۲۶ - ۱

اگرچه در وفا بی شبهی و دیس (۴) نمی دانی تو قدر من دزدیدی (۵)

۳۴ - ۲۹ - ۲۵

بود زودا که آئی نیک خاموش چو مرغابی زنی در آب (۶) یاغوش (۷)

۳۱ - ۲۷ - ۲

الهی از خودم بستان و گم کن بنور پاك بر من اشتم (۸) کن

۱۴

سر سر و قدش شد باز گونه دو تا شد پشت او همچون درونه (۹)

۲۶

براه اندر همی شد راه شاهی (۱۰) رسید او تا بنزد پادشاهی

۳۴ - ۲۹ - ۲۵

(۱۱) در ۲۶ چراغان شب (۲) شب چك شب بر آنست که درین

زمان شب یازدهم شعبان را دانند و گویا در زمان قدیم یکی از جشنهای

ایران باستان بوده و مدرستی معلوم نیست کدام شب بوده است (۳) در

۲۶ هفتم (۴) دیس شبیه و مانند باشد و طاق دیس و حور دیس از همین

کلمه آمده و در ۳۱ شهری دیس (۵) در ندیس همانا باشد و در ۶ دزدیدی «

(۶) در ۲۷ و ۲۸ نك (۷) یاغوش غوطه بردن باشد (۸) اشتم رهنمای باشد

(۹) درونه کمان ندافی باشد (۱۰) راه شاه را فرمگ نویسان گذر آباد

و فراخ نوشته اند و شاید در اصل همان شاهراه بوده باشد

باب نهم

مثنویهای اوزان دیگر

مثنوی بحر مضارع

ای بلبل خوش آوا آوا ده ای ساقی آن قدح با ماده

۳۵-۲۵

جوانی گسست و چیره زبانی • طبعم گرفت نیز گرانی

۳۸

با صد هزار مردم تنهایی بی صد هزار مردم تنهایی (۱)

۴۵

مثنوی بحر سریع

جامه پر صورت دهر ای جوان چرک شد و شد بکف سازان
رنگ همه خام و چنان بیچ و تاب منتظرم تا چه بر آید ز آب

۶۳-۴۶

مثنوی دیگر بحر هزج

بگرفت بچنگ (۲) چنگ و بنشست (۳) بنواخت بنشست چنگ را شست (۴)

۷۱-۴۳-۳۱-۲۷-۲۶

(۱) عنصری مضمون این بیت را برده و چنین گفته است :

اگرچه تنها باشد همه جهان باوست وگرچه با او باشد همه جهان تنهاست

(۲) در ۲۷ بچنگ (۳) در ۳۱ چنگ بنشست و در ۷۱

بچنگ و چنگ بنشست (۴) شست اول یعنی مضرب و شست دوم

تاریست که بر سازها کشند و در ۷۱ بنواخت نشست و چنگ را شست

نه کفشگری که دوختستی

نه گندم و جو فروختستی

۳۵

ضمیمه

هر آنکه خاتم مدح تو کرد در انگشت

سر از دریچه رنگین برون کند زربین (۱)

(۱) هنگامی که چاپ کتاب باین جا رسیده بود متوجه شدم که در تذکره حسینی تألیف میرحسین دوست سنبهلی (چاپ لکنهو ۱۲۹۱ — ص ۱۳۰) این بیت با سه بیت دیگر (ایات ۳۸۳ در صفحه ۱۰۲۲ و ۵۱۲ و ۵۱۳ در صفحه ۱۰۴۴) بنام رودکی ثبت شده است و چون در جای خود فوت شده بود بناچار در پایان اشعار رودکی افزوده شد و چون نسخه دیگر سراج ندارم نتوانستم مصرع دوم را که نادرست می نماید اصلاح کنم.

ضمایم و تعلیقات

ضمیمه ۱ سر بوط بصحیفه ۴۶۰ (مجلد دوم)

سمعی در کتاب الانساب نخست در ماده «بنجی» ذکر می‌از رودکی دارد بدین گونه :

«البنجی» بفتح الباء المعجمة بواحد وضم النون و فی آخره الجیم؛ هذه النسبة الى قرية من قراء رودك بنواحي سمرقند يقال لها بنج رودك و هي قطب رودك و من هذه القرية كان شاعر المعروف ابو عبدالله الرودكي و ساذكره في الراء، لانه اشهر بذلك ولسكنه كان من بنج . قال ابوسعد الادريسي الحافظ : قبر ابي عبدالله الرودكي مشهور بها ، هو خلف بستان بنج رودك ، يزار و قد زرته .»

یعنی بنجی بفتح بای يك نقطه وضم نون ودر آخر آن جیم نسبتی است بقریه ای از قریه های رودک در نواحی سمرقند که آنرا بنج رودک گویند و آن قطب رودکست و از آن قریه بود شاعر نامی ابو عبدالله رودکی و ذکر او در حروف راء خواهد آمد زیرا که بآن معروف ترست ولی از بنج بود . ابوسعد ادزیسی حافظ گوید : قبر ابو عبدالله رودکی در آن مشهورست و در عقب بستان بنج رودکست و آن را زیارت می‌کنند و من زیارت کرده ام .

سپس در جای دیگر در ماده رودکی چنین گوید :

«الروذکی» بضم لراء و سکون الواو و فتح الذال المعجمه و فی آخرها الکاف، هذه النسبته الی روذک و هی ناحیه بسمرقند و بها قریه یقال لها بنج و هذه القریه قطب روذک و هی علی فرسخین من سمرقند و المشهور منها الشاعر الملیح القول بالفارسیه السایر دیوانه فی بلاد العجم ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الروذکی الشاعر السمرقندی، کان حسن الشعر متین القول قیل اول من قال الشعر الجید بالفارسیه هو و قال ابوسعدا الادرسی الحافظ: ابو عبدالله الروذکی کان مقدا فی الشعر الفارسیه فی زمانه علی اقراذه، یروی عن اسمعیل بن محمد بن اسلم القاضی السمرقندی حکایه حکاها عنه ابو عبدالله بن ابی حمزه السمرقندی لا نعلم له حدیثا مسندا و بعد ان رایته روایه لم استحسن ترک ذکره قال: و کان ابوالفضل البلعمی وزیر اسمعیل بن احمد و الی خراسان یقول: لیس للروذکی فی العرب و العجم نظیر و مات بروذک سنه ۳۲۹ ...»

یعنی: رودکی، بضم راء و سکون واو و فتح ذال نقطه دار و در آخر آن کاف، نسبتست بسوی روذک و آن ناحیه ای از سمرقندست و در آنجا قریه ایست که آنرا بنج گویند و آن قریه قطب رودکست و بر دو فرسنگی سمرقندست و مشهور از آنجاست شاعر شیرین گفتار در زبان فارسی که دیوان او در شهرهای ایران رواج دارد ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم رودکی شاعر سمرقندی که نیکو سخن و متین گفتار بود و گویند نخستین کسی که شعر نیک بفارسی گفت او بود و ابوسعدا درسی حافظ گوید: ابو عبدالله رودکی در شعر فارسی پیشوای زمان خویش بر اقران خود بود، از اسمعیل بن محمد بن اسلم قاضی سمرقندی

حکایتی روایت کنند که ابو عبدالله بن ابوجزء سمرقندی ازو حکایت کرده است ازو حدیث مسند نمی دانیم و پس از آنکه ازو روایتی دیدم که نیکو نبود ذکر آن را رها کردم و گوید: ابوالفضل بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد امیر خراسان می گفت: رودکی را در عرب و عجم مانند نیست و در روزک بسال ۳۲۹ مرد ...

ضمیمه ۴ مربوط بصحیفه ۴۶۱ (مجلد دوم)

ابو نصر عتبی در کتاب یمینی در باره سبکتکین چنین گوید:
 «الی ان ورث السلطان المؤید یمین الدولة و امین الملة مكانه (ای مکان اییه سبکتکین) فخلقه فی ترتیب الامور و تدبیر الجمهور و تأنف الاخوة و الاقارب و استماله القلوب ببذل الرغائب الی ان استقل به سریر الملك مطاعا و تناهضت و لاة الاطراف الی بیعته سراعا فوجدتهم قد عولوا فی معانیها علی ما سار فی اکناف الحضرة من الاشعار الفارسیة لازدحام شعرائها علی بابہ الرفیع بقصایدہم الی قد غیر و ابها فی دیباجة الروذکی و صنعة الخسروی و الدقیقی ... »

یعنی: تا اینکه سلطان مؤید یمین الدوله و امین المله جای اورا (یعنی جای پدرش سبکتکین را) بارت گرفت پس در ساز دادن کارها و اداره کردن مردم و فراهم کردن برادران و خویشاوندان و بدست آوردن دایها بوسیله بر آوردن اندیشهها جائسین وی شد تا اینکه بر تخت ملک ازو پیروی کردند و حاکمان اطراف بیعت او شتافتند و من ایشانرا یافتم که در معانی آن باشعار فارسی که در درگاه آن حضرت پراکنده شده شده بود وسیله می جستند از بسکه شعرای آن درگاه بر پیشگاه بلند آن

با قصاید خویش که دارای رونق روذکی و صنعت خسروی و دقتی بود
فراهم آمده اند...»

حیدالدین ابو عبدالله محمود بن عمر نجاشی نیشابوری در شرحی که
بکتاب یمینی نوشته است در شرح این کلمه چنین گوید :

* و یخاطب الروذکی شاعر مفلق و معطر فایق استاذ منسوب الی
رودك نسف کان ملازم نوح بن منصور و قد سمل آخر عمره و اشعاره الف
الف و ثلثمائة بیت ، کذا ذکره الرشیدی فی قصیده له انشدها فی کتابه الموسوم
بمعادنامه ... »

یعنی : روذکی بشاعر مفلق و خنیاگر فایق استادی گفته می شد
که منسوب برودك نسف بود و ملازم نوح بن منصور و در پایان زندگی
چشم او را میل کشیدند و اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بوده است ،
چنانکه رشیدی گوید در قصیده ای که در کتاب خود بنام سعدنامه سروده است ...
احمد بن علی بن عمر منینی در شرح دیگری که بر آن کتاب بنام
الفتح الوهیبی علی تاریخ ابی نصر العتبی نوشته در شرح همین کلمه چنین گوید :
« الروذکی ، بضم الراء و سکون الواو و فتح الذال المعجمة فی آخره
کاف مکسورة قبل یاء النسب ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن
ابن آدم الروذکی السمرقندی منسوب الی رودك و هی قرية من نواحی سمرقند
علی فرسخین منها و هو شاعر مفلق جید الشعر بالفارسیة متین القول حتی
قيل ان اول من قال الشعر الجید بالفارسیة هو وقال ابو سعد الادریسی الحافظ :
ابو عبدالله الروذکی کان مقدا فی الشعر الفارسیة فی زمانه علی اقرانه
و مات برودك سنة تسع و عشرين و ثلثمائة ، کذا فی انساب السمعانی

و قال النجاشی: کان یلازم نوح بن منصور وقد سئل فی آخر عمره و اشعاره
الف الف و ثلثائه بیت کذا قاله الرشیدی فی قصیده له انشد ها فی
کتابه الموسوم بسعد نامه .

یعنی: روذکی 'بضم راء و سکون وار و فتح ذال نقطه دار و در
آخر آن کاف مکسور بیش از یاء نسب ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن
عبدالرحمن بن آدم؟ روذکی سمرقندیست منسوب بروذک و آن قریبه ایست
از نواحی سمرقند در دو فرسنگی آن و وی شاعر مفلح نیکو شعر بفارسی
و متین گفتار بود تا اندازه ای که گویند نخستین کسی که شعر نیکو بفارسی
گفت او بود و ابوسعید ادریسی حافظ گوید: ابو عبدالله روذکی در شعر
فارسی بر اقران خود پیشوا بود و در روذک بسال سیصد و بیست و نه
در گذشت چنانکه در انساب سماعیست و نجاتی گوید: ملازم نوح بن منصور
بود و در پایان زندگی چشم او را میل کشیدند و اشعار او هزار هزار و
سیصد بیت بود چنانکه رشیدی گفته است در قصیده ای که سروده است
در کتاب خود بنام سعدنامه ..

ضمیمه ۴ مربوط بصحیفه ۴۷۹ (مجلد دوم)

در باب جیهانی رجوع کنید بمقاله من که در مجموعه مقالات
ادبی مجلد اول از صحیفه ۲۴۱ تا صحیفه ۲۸۰ چاپ شده و بزودی
انتشار خواهد یافت و در آنجا آنچه اطلاع درباره مردان نامی این خاندان
بوده است فراهم کرده ام و اینک خلاصه بسیار موجزی از آنرا تکرار
می کنم:

از خاندان جیهانیان چهار وزیر و دو امیر برخاسته اند:

۱) ابو عبدالله محمد بن احمد بن نصر جیهانی معروف بجیهانی بزرگ که ظاهراً از سال اول پادشاهی نصر بن احمد سامانی یعنی از سال ۳۰۱ م. وزیر او شده است و پیش از آن کاتب امیر احمد بن اسمعیل بوده و قطعاً تا ذیقعد ۳۰۹ م. وزیر بوده است و گذشته از رودکی شاعران تازی زبان نیز او را مدایح بسیار گفته‌اند و وی را مؤلفات بوده است و پس از او ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی وزیر معروف بوزارت نصر بن احمد رسیده است.

۲) عبیدالله بن احمد جیهمانی برادر وی بوده است که در سال ۳۰۱ م. از جانب سامانیان حکمرانی بست و رنج داشت است و پیش از آن بدین مقام رسیده بود.

۳) ابو منصور جیهانی که در ربیع الاول ۳۰۱ م. از بست بسیستان رفته و در سال ۳۰۲ م. از جانب احمد بن اسمعیل عامل بست بوده و یک چند بسیستان رفته و در همان سال در کشته شدن احمد بن اسمعیل و جلوس نصر بن احمد بازگشته و در جمادی الاوی ۳۰۲ م. با فضل بن حمید در محل نوزاد جنگ کرده و شکست خورده و بزابلستان رفته است و بار دیگر با سعد طالقانی بست بازگشته و سپس در ذیقعد ۳۰۲ م. در یک فرسنگی زمین داور با محمد بن طغریل جنگ کرده و درین جنگ سعد طالقانی با او دستیاری کرده است و در شب دوم محرم سال ۳۰۳ م. سعد طالقانی بدست محمد بن طغریل گرفتار شده و ابو منصور جیهانی شکست خورده و رفته است و سپس در سال ۳۰۹ م. حکمرانی هرات و فوشنج و بادغیس یافته و بیادغیس رفته است و ازین قرار وی از عاملان بزرگ دربار سامانیان بوده و از ۳۰۱ تا ۳۰۹ م. دربار بوده است. احتمال می‌رود که این ابو منصور همان

عبدالله بن احمد سابق الذکر باشد و ابو منصور کنیه او بوده است .
 (۴) ابو علی محمد بن احمد بن نصر جبهانی پسر جبهانی بزرگ که
 در سال ۳۲۶ پس از عزل ابو الفضل بلعمی وزیر نصر بن احمد شده است و
 در سال ۳۳۰ در زیر آوار رفته و هلاک شده است .

(۵) ابو عبدالله احمد بن ابو علی محمد بن ابو عبدالله محمد بن احمد بن
 نصر جبهانی یعنی پسر ابو عبدالله سابق الذکر و پسر زاده ابو عبدالله محمد جبهانی
 بزرگ که وی وزیر منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۵) و نوح بن منصور (۳۶۷ -
 ۳۸۷) بوده است و گویا در سال ۳۶۵ وزیر شده است و در ربیع الثانی
 ۳۶۷ معزول شده و این وزیر مرد بسیار دانشمندی بوده و کتابهای
 چند تألیف کرده است که از آن جمله بوده است : کتاب المسالك والممالك ،
 کتاب آئین مقالات ، کتاب عهد للخلفاء و الامراء ، کتاب الزیادات فی
 کتاب آئین فی المقالات ، کتاب الرسائل .

(۶) ابو الفضل محمد بن ابو عبدالله احمد بن ابو علی محمد بن ابو عبدالله
 محمد بن احمد بن نصر جبهانی که پسر ابو عبدالله احمد بن محمد سابق الذکر و پسر زاده
 ابو علی محمد بن محمد و نبیره ابو عبدالله محمد بن احمد بن نصر جبهانی بزرگ بوده است
 و پیش از سال ۳۸۸ بوزیری سامانیان رسیده و آخرین وزیر آل سامان
 بوده و پس از آنکه چند وزیر نالایق پیش از او برگزیده اند او را بوزارت
 برداشته اند .

ضمیمه ۴ مربوط بصحیفه ۴۷۱ (مجلد دوم)

رسالة ملازاده کتاب کوچکیست در ذکر مشاهد بخارا و بزرگان
 و اولیا و مشایخی که در آن شهر مدفونند . مؤلف خود نام خویش را
 در آن چنین آورده است : « این حقیر فقیر کم بضاعت خادم الاولیاء العبد

احمد بن محمود المدعو بمعین الفقراء « و این کتاب را در ذکر مشاهد بزرگان در شهر بخارا و اطراف آن تأییم فرسنگی نوشته است .
 نسخه‌ای که در تألیف این کتاب بدان رجوع کرده‌ام نسخه ایست متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار (دانشکده معقول و منقول) که این کتاب و تاریخ بخارا هر دو بیک خط نوشته شده و باهم جلد کرده اند .
 نسخه ایست بقطع کوچک هشت صفحه‌ای بر کاغذ نازک زرد رنگ تیره رنگ و روغن دار که تمام صحایف آن جدول زرین و سیاه دارد طول و عرض کاغذ ۱۹ و ۵ سانتی متر در ۱۲ و قطر آن ۲ سانتی متر ، طول مسطر ۱۴ در ۷ و هر صحیفه آن ۱۷ سطر است بخط نسخ تعلیق معمولی و جلد سوخته و حاوی ۱۱۰ ورقست . آغاز کتاب : « الحمد لله الذی تفرد بالبقاء و توحید بالعز و الکبریا اما بعد هذا ذکر طایفة من اهل بخارا و نواحیها من العلماء و الکبراء و المتأیخ المتقدمین و المتأخرین الذی درست قبورهم و اطمست آثارهم قدس الله ارواحهم . . . » ۳۶ ورق ازین مجلد شامل رساله ملازاده است و در پایان آن چنین رقم کرده‌اند :
 « . . . در تاریخ شهر شعبان المعظم بود که این نسخه شریف با تمام رسید در هزار و صد و شش علی بدالعبد الضعیف محمد شفیع بن مغفوری مرحومی آخوند ملا نظر محمد . تمام شد کتاب بدست ثناء الماه بن ضاء الحق ولد حاجی مواری مولانا علامه فرید و حد در غره صفر ختم بالخیر و الظفر در سنه دریست سی چهار هزار از هجرت نبی صلی الله علیه و سلم و علیه السلام »

کاتب این کتاب بی انجام منخدم سائمه مند زهر آسام

نام این کتاب رساله ملازاده است بررگان شهر و نیم فرسنگی را

بیان می نماید لیکن موجزست .
 شد بتوفیق الله ینام
 نسخه ام در روز چهارشنبه تمام
 هر که خواند دعا طمع دارم
 ازین کتاب نسخه دیگری در کتابخانه مجلس شورای ملی
 ایران هست .

ضمیمه ۵ مربوط بصحایف ۴۷۱ و ۵۲۵ (مجلد دوم)

تاریخ بخارا در سال ۱۸۹۲ میلادی در پاریس بتوسط شارل شفر
 مستشرق فرانسوی چاپ شده ولی در آن چاپ از پایان کتاب شرح سلطنت
 نوح بن منصور و منصور بن نوح افتاده است و ظاهراً در نسخه اصل نبوده
 و افتادگی داشته است و در نسخه خطی متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار
 که با رساله ملازاده چنانکه پیش ازین شرح داده شد با هم نوشته اند آن
 نقیصه بر طرف می شود و از روی آن نسخه خطی عیناً نقل کرده شد :

« امیر رشید ابوالقاسم نوح بن منصور بن نصر بن احمد بن اسماعیل
 السامانی ره ، چون امیر سدید روز یکشنبه از دنیا رفت روز دوشنبه پسر
 وی بملك نشست و با وی بیعت کردند و ابو عبدالله محمد بن احمد الجیهانی
 وزیر شد و باز بسبب پیری عفو خواست و بعد از وی دوسه وزیر^۱ دیگر
 شد ، آنگاه امیر محمد بن عبدالله بن عزیر^۲ وزیر شد و کار ملك با رونق شد
 و ابوالعباس تاش^۳ که سپهسالار لشکر بود معزول شد ، ابوالحسن محمد بن
 ابراهیم سپهسالار شد ، ابوالعباس تاش خلاف کرد و نواب بود بگرفت و سپهسالار

(۱) در اصل : روز (۲) در اصل : وزیر (۳) در اصل همه جا : تاش

ابوالحسن و یسروی ابوعلی و ابوالحسن الفایق الخاصه بنشاپور رفتند و او را
 هزیمت کردند ، بسال سیصد و هفتاد و هفت و ابوالحسن الیاس^۱ از نشاپور
 بگریخت و بگریگان گریخت ، علی بن حسن با وی یار شد و بگریگان
 درآوردش و چون سیهسالار ابوالحسن محمد بن ابراهیم از دنیا برفت بآخر
 ذی القعدة سال سیصد و هفتاد و هشت پسر وی سیهسالار شد و بعد از
 وی امیر رشید از وی با کراهیت شد و او را مغزول کرد و سیهسالار
 ابوالحسن الفایق الخاصه شد و بهری رفت و باری حرب کرد و فایق الخاصه
 از وی بگریخت و بمرور رفت بتاریخ ذی الحججه اندر سال سیصد و هفتاد
 و هشت از هجرت و بعد از وی ابوالحارث منصور بن نوح یکسال و نه ماه
 والی بود بکتوزرنیان^۲ او را در سرخس بند کردند و ملک آل سامان از دست
 ایشان بیرون رفت و اللہ اعلم . تمام شد این کتاب نر شخی علی ید الاحقر
 والافقر ثناء . تواریخ انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام و ملوک سلاطین از وقت نزول
 حضرت آدم علیه السلام شش هزار و هفتصد و بیست سال از عهد حضرت ادریس
 علیه السلام پنج هزار سه صد نوزده سال ، از طوفان حضرت نوح علیه السلام
 چهار هزار هفتصد بیست دو سال ، از عهد حضرت ابراهیم علیه السلام هزار
 شصت شش صد هفتاد دو سال ، از عهد حضرت اسحاق علیه السلام هزار هفتصد
 سی و پنج سال ، از عهد حضرت موسی علیه السلام هزار شش صد شصت
 شش سال ، از عهد حضرت عیسی علیه السلام هزار سیصد سی هفت سال ، از
 خلافت حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ هفتصد هترده
 سال ، از خلافت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ هفتصد شانزده سال ، از

خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه هفتصد شش سال ، از خلافت
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شش صد و چهار سال و از وفات امیر المؤمنین
 حسن رضی الله عنه شش صد و هفتاد و نه سال و از قتل امیر المؤمنین حسین
 رضی الله عنه ششصد شصت هفت سال ، از وفات یزید علیه اللعنه ششصد شصت
 پنج سال ، از وفات حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه ششصد شصت یک سال ،
 از وفات عمر بن عبدالعزیز ششصد پنجاه سال ، از عهد سبکتکین سیصد سی
 نه سال ، از رفتن سلطان مسعود بغدادی صد سی و نه سال از وفات
 سلطان محمود سه صد هشت سال و از وفات سلطان سنجر صد و هفتاد و شش سال .

منخدم دردمندخون آشام راقم بی رقوم بی انجام

شد بتوفیق خدای لاینام این کتابت روزیکشیده تمام

۱۲۳۵ کاتبه پادشاه ثنابن ضیابن حاجی مولوی مولانا علامه منقار بیز .

ضمیمه ۶ مربوط بصحیفه ۴۹۴ (مجلد دوم)

کتاب «المحمدون من الشعراء» کتابیست تألیف وزیر جمال الدین
 ابوالحسن علی بن قاضی الاشراف یوسف القفطی وزیر و ادیب نامی و مؤلف
 تاریخ الحکماء متوفی در ۶۲۶ که در احوال کسانی که بزبان نازی شعر
 گفته و محمد نام داشته اند پر داخته است و ازین کتاب نسخه ای در کتابخانه
 ملی پاریس بشماره 3336 . A۳ هست و دانشمند نامی آقای عباس اقبال
 شرحی را که آنجا درباره ابو طیب مصعبی آمده است و در ورق ۶۹ پشت
 و ۷۰ روی آن نسخه است برای خود نوشته بودند و با کمان کرم آنرا
 بمن دادند و عینا آنچه در آن کتاب آمده بدین قرار است :

« محمد بن حاتم ابوطیب المصعبی ، من شعراء خراسان و وزرائها و ندمائها و رؤسائہا فی کل ذلک له کمال و کان له خاطر و قاد و قلم جار و غلب علی الامیر نصر بن احمد بکثره محاسنه و وفور مناقبه و وزرله مع اختصاصه بمنادمتہ ولم تطل به الايام حتی اصابته عين الکمال و ادرکتہ آفة الوزارة فسقى الارض من دمه و من مشهور شعره »

تیس همان اشعاری که ثعالی در یثمه الدھر از ابوطیب مصعبی آورده است درین کتاب نیز آمده است .

ضمیمه ۷ مربوط بصیحفه ۵۳۹ (مجلد دوم)

کتاب ظفرنامه منظومه بسیار بزرگست بیبحر متقارب دنباله شاهنامه فردوسی شامل تاریخ ایران از صدر اسلام تا سال ۷۳۵ هجری تألیف مورخ نامی قرن هشتم ایران حمدالله احمد بن ابوبکر بن نصر مسنوفی قزوینی مؤلف تاریخ گزیده و ترهة القلوب . مؤلف خود در دیباچه تاریخ گزیده (۱) می گوید : « . . . هر چند شغل این بنده آن فن نبوده و اسلاف و اقربای او صناعات تحریر و ساقط موسوم گسته ، اما در خاطر می گذشت که اگر فحای و مضامین علم تاریخ تاریخی بر شکل و شوه منها و من ذلك محرر گرداند و مفصل آنرا که بحسب ادوار روزگار و تعاقب لیل و نهار نامتناهی شده بجملا در سلك سیاق منتظم کسد جامع مفردات توجیہات این فن گردد و وضعی بر اصل باشد که انگست بر حرف آن نتوان نهاد بمرام نزدیک تر باشد و چون بواجبی قانون اشارات آنرا رعایت رود رغبت

مردم بدان بیشتر گردد ولیکن شروع در آن موقوف بود بر خاطر وقاد و ذهن نقاد و رفاهیت بالوفراغت حال و چون احوالنا شعری شکسته بسته اتفاق می افتد درین علم هوس نظمی می شود که از اول عهد مصطفی صلی الله علیه و سلم تا این زمان مبارک تاریخ منظوم مرتب گرداند و از آن پنجاه و چند هزار بیت گفته شد^۱ اگر توفیق رفیق گردد بهفتاد و پنج هزار خواهد رسانید و بالقباب همایون مخدوم و مخدوم زاده جهانیان لزال قصر عمر معاصر او عمر خصمه قاصرا موشح گرداند . اما چون آن منظوم هنوز از صورت سواد بکسوت بیاض منقول نگشته عجاله الوقت را موحزی منظور که بالحقیقه مجمل این فنست ترتیب داده

از اینجا پیدا است که در سال ۷۳۰ که تاریخ گزیده را می نوشته هنوز این منظومه نائمام بوده است و پس از آن بانمام آن پرداخته . این منظومه ظفرنامه هم چنان که خود در ۷۳۰ در نظر داشته است منظومه ایست بزرگ شامل هفتاد و پنج هزار بیت ببحر متقارب مانند شاهنامه فردوسی در تاریخ عرب و ایران و مغول تا سال ۷۳۵ و این نخستین کتابیست که حمدالله مستوفی بتألیف آن پرداخته و در آن زمان چهل ساله بوده است و پانزده سال تمام تألیف آن کشیده و پس از آنکه دو ناث آن یعنی پنجاه هزار بیت را پرداخته آن کار را ترک کرده و تاریخ گزیده را نوشته و سپس در ۷۳۰ که از تألیف تاریخ گزیده فارغ آمده باز دنباله کار ظفرنامه را گرفته و پنج سال بعد در ۷۳۵ آنرا بیابان رسانده است و سپس بتألیف نزهة القلوب مشغول شده و آنرا در سال ۷۴۰ تمام کرده است^۱ .

(۱) مقدمه ادوارد براون بر تاریخ گزیده چاپ اوقاف کتب و رساله و

این منظومه بدین بیت آغاز میشود :

بنام خدائی که هست و یکیست جزو در دوگیتی خداوندنیست

در شماره ایات آن میگوید :

درین نامه از هفتصد و چندسال بگفتم حکایت ز هر گونه حال

سخن شد بهر صد ده اندر هزار بهفتاد و پنج آمد آنرا شمار

مؤلف خود گوید که پس از اتمام آن دوستی او را گفته است که نام

آنرا ظفرنامه گذارد و درین باب گوید :

ظفرنامه کن نام این نامه را بدین ناز کن رسم شهنامه را

این منظومه را سه کتاب تقسیم کرده است : کتاب اول یا قسم الاسلامیه

من کتاب ظفرنامه در تاریخ عرب از صدر اسلام ، کتاب دوم یا قسم-

الاحکامیه من ظفرنامه فی ذکر المعجم در تاریخ ایران از آغاز اسلام ،

کتاب سوم یا قسم السلطانیه من کتاب ظفرنامه فی ذکر المغول در تاریخ

مغول تا سال ۷۳۵ و در تقسیمات کتاب چنین گوید :

کتاب نخستین ز کار عرب پدید آمده نیکنهای عجب

باسلامی آن را لقب آمده چو اسلام از اهل عرب آمده

کتاب دوم شرح حال عجم درو گشته بیداز بیش وز کم

یا حکام آنرا نهادم بنام چو بر حکم دین آن دول شد تمام

کتاب سوم آمده از مغول فروزنده چون از چمن برگ گل

بسلطانی آمد مر آنرا خطاب چو دارد بسطغان دین اشباب

نظم این کتاب هم چنانکه خود نیز تصریح می کند بازرده سال

کشیده است و ازین هفتاد و پنج هزار بیت بیست و پنج هزار در تاریخ

عرب و بیست هزار در تاریخ ایران و سی هزار بیت در تاریخ مغولست،
چنانکه خود گوید:

کشیدم درین پانزده سال رنج بگفتم سخن پانزده بار پنج
عرب بیست و پنج و عجم بیست هزار مغول سی هزار آمد اندر شمار
برای بدست آوردن مطالب این کتاب بکسانی که از عرب و از مغولان
آگاهی داشته اند رجوع کرده و خود درین باب گوید:

زنایک و از سروران مغول بچشم حکایت ز جزو وز کل
پس از آن گوید که این منظومه در سال ۷۲۵ هجری و ۱۶۴۴
اسکندری و ۲۰۲ یرتگردی تمام شده است:

ز هجرت شده هفتصد و سی و پنج بر از رنج این نامه ام بود گنج
ز اسکندری از هزار این زمان چار و شصد قرون سالیان
ز سه یرتگردی دو بر هفتصد قرون گشته شد و همنامیم خرد
کتاب ظفر نامه کردم تمام ز ما بر بیمبر درود و سلام

ازین منظومه تا جائی که معاومت سه نسخه بدست است: نخست
نسخه‌ای بسیار زیبا و معتبر که در موزه بریطانیا^۱ هست و متن آن ظفر نامه
و حواشی آن نسخه شاهنامه فردوسیست و ظاهراً قدیمترین و بهترین
نسختهاست و مقارن زمان مؤلف بخط محمود بن سعید بن عبدالله حسینی
نوشته شده، دوم نسخه‌ای که منعلق بخاور سنس نامی ادوارد براون

(۱) Charles Rieu Supplement of the Catalogue of the
Persian Manuscripts in the British Museum London 1895
p. 172-174.

بوده^۱ و اینک در کتابخانه دانشگاه کمبریج در انگلستان^۲ و سوم نسخه‌ای که در یکی از کتابخانه‌های استانبول بوده و دانشمند معاصر آقای محمدعلی تربیت در ۱۰۱۰ م است و می‌بایست هنوز هم باشد. نسخه‌ای که هنگام تألیف این کتاب بدست من بوده است همان نسخه موزه بریتانیاست که عکس دو صحیفه شامل تاریخ سلطنت نصر بن احمد سامانی را یک تن از دوستان من در لندن عکس برداشته و برای من فرستاده است.

ضمیمه ۸ مربوط به صحیفه ۷۹۱ (مجلد سوم)

تاریخ قم کتابیست تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی که در سال ۳۷۸ بفرمان صاحب اسمعیل بن عباد وزیر معروف و در زمان فخرالدوله دیلمی بزبان تازی تألیف کرده و سپس حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ بفارسی ترجمه کرده است و بنام خواجه فخرالدین ابراهیم بن عمادالدین محمود بن شمس‌الدین محمد بن علی الصغری وزیر پیرداخته است. اصل این کتاب که شامل بیست باب و پنججاه فصل بوده ظاهراً از میان رفته است و این ترجمه فارسی که تدریس شامل پنج باب آنست و یازده باب دیگر را ندارد گویا تنها ثلث کتاب را شامل است و معلوم نیست که مترجم هر بیست باب را ترجمه کرده و یازده باب آن از میان رفته یا

E. G. Browne and R. A. Nicholson, A descriptive (۱)
Catalogue of the Oriental Manuscripts belonging to the
late E. G. Browne deposited in the Cambridge University
Library, Cambridge 1932, 19

C.A. Storey, Persian Literature, Section II Fasciculus (۲)
I, London 1935, p. 81-82

اینکه تنها همین قسمت را ترجمه کرده است ولی نسخهای خطی که از ترجمه فارسی آن بدستست تنها شامل همین پنج باب اول کتابست. ازین کتاب شش نسخه خطی تا جائی که من آگاهی دارم در دسترسست و آقای سید جلال الدین طهرانی از روی نسخه خطی که بدست داشته در سال ۱۳۱۵ آنرا در طهران چاپ کرده است.

معتبرترین نسخه خطی که ازین کتاب بدستست نسخه ایست متعلق بدوست دیرین بزرگوار من آقای سید عبدالرحیم خلخالی و آن کتابیست دارای ۳۲ سائتی مظهر طول در ۲۳ عرض و ۴ سائتی مظهر قطر طول سطر ۲۵ و عرض آن ۱۹، شامل ۲۱۸ ورق که هر یک ۱۷ سطر بخط نسخ تعلیق قدیم دارد و در میان جمله ها کرده های سرخ ساخته اند و سر فصلها را بخط ثلث با پیرایه های سرخ نوشته اند و جدول زرین و کبود دارد. جلد آن ساغری سوخته مندرسیست.

در پایان نسخه کاتب چنین رقم کرده است: «تمامه فی المجلد»
الثانیه. تم کتابه هذه المجلد الاولی بتوفیق الله رب الاخرة والاولی باشارة
الصاحب الاعظم الاعدل الاکرم المرتضى بعوالی الهمم دستور الوزراء فی
العالم مربی العلماء و الصلحاء ملجاء الضعفاء والفقراء المنظور بنظر...
الملك الولی الخواجه زین الدواة والد... الله تعالی فی الخافقین
علوشانه علی یدی اقل عباد الله تعالی جرما و اکثرهم جرما بهاء الدین بن
الحسین بن بهاء الدین الحسن بن عبدالملك الحافظ شمر الله و اولدیه

(۱) جاهائیکه نقطه گذاشته شده در اصل نسخه بواسطه پارگی و فرسودگی از میان رفته و خوانده نمیشود.

ولجميع المؤمنين والمؤمنات وقد وقع الفراغ من تحريره يوم الاثنين السابع والعشرين من شهر ذي حجة الحرام سبع وثلثين وثمانين هجرية نبويه بمدينة مصنونة محروسة قم عماها الله تعالى عن طوارق الحدنان و نوائب ال...
 بيادگار نوشتم من اين كتابت را اگرچه اين خط من لابق كذا [مت نیست].
 از اينجا پيدا است كه اين نسخه در روز دوشنبه ۲۷ ذیحجه ۸۳۷
 شايد در زمان زندگي مترجم در شهر قم بخط بهاء الدين بن حسين بن
 بهاء الدين حسن بن عبد الملك حافظ برای خواجه زين الدين نام نوشته
 شده است و ظاهراً پنج نسخه خطی ديگر كه در دست است همه از روی
 اين نسخه نوشته شده زیرا كه تاريخ آنها همه پس از اين نسخه است.

ضمیمه ۹ مربوط بصحیفه ۷۹۲ (مجلد سوم)

در باره احمد بن منوچهر شصت كه شاعر قرن ششم يگانه اطلاعی
 كه بدست است اينست كه در كتاب راحة الصدور و آية السرور تأليف محمد بن
 علي راوندي آمده است كه در سال ۵۸۰ ساطان طغرل بن ارسلان سلجوقي
 مجموعه ای از اشعار ترتيب داده بود و زين الدين راوندي خال مؤلف اشعار
 را در آن می نوشت و جمال نقاش اصفهانی صورت هر شاعری را در آن
 می نگاشت و از آن پس گوید: "... در آن حال امير الشعراء و سفیر الكبراء
 شمس الدين احمد بن منوچهر شصت كه كه قصیده تماچ^۲ گفته است حکایت
 کرد كه سيد اشرف بهمدان رسید در مكاتب ها می گردید و می دید

(۱) ر. ا. صدر جاب اوقاف گلب س ۵۷ - ۵۸

(۲) تماچ ضم اول و سکون انی قطعه های نازك و بلند از خمیر كه درین زمان
 رشته گویند.

تا که اطیع شعرست ، مصراعی بمن داد تا بر آن وزن دو سه بیت گفتیم ؛
 بسع رضا اصفا فرمود و مرا بدان بستود وحث و تحریص واجب داشت و
 گفت از اشعار متاخران چون عمادی و انوری و سید اشرف و بوالفرج
 رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حکم شاهنامه آنچه طبع تو بدان میل
 کند قدر دو بیت از هر جا اختیار کن و یاد گیر و بر خواندن
 شاهنامه مواظبت نمای ، تا شعر بغایت رسد و از شعر سنائی و عنصری و
 معزی و رودکی اجتناب کن ، هرگز نشوی و نخوانی ، که آن طبعهای
 بلندست طبع تو بیند و از مقصود باز دارد . شمس الدین شمس کله گفت
 من و چند کس دیگر این وصیت را بجای آوردیم ، بمقصود رسیدیم و غایت
 مطلوب بدیدیم”

ازین سخنان معلوم می شود که شمس الدین احمد بن هدوچهر شمس
 کله همدانی (زیرا که در کودکی در همدان بمکتب می رفته است) معاصر
 با سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی معروف بمغزن سوه (۵۷۱ - ۵۹۰)
 آخرین پادشاه سلسله سلجوقیان عراق بوده و با مؤلف راجحه العدود در
 در يك زمان می زیسته و چون این کتاب در اواخر قرن ششم تألیف یافته
 و از لحن عبارات آن پیداست که این شاعر در آن زمان هم می زیسته است
 مسلم میشود که از شاعران نامی اواخر قرن ششم بوده و نیز بدست که
 در جوانی در همدان بمکتب می رفته و در آنجا سید حسن عزیزی معروف
 بسید اشرف شاعر نامی قرن ششم را دیده است و بر آشنائی وی در شعری
 پیشرفت کرده و او را قصیده ای بوده است مشهور و معروف بقصیده تماج
 که شاید در وصف تماج و لغزی در تماج بوده و یا اینکه که تماج را

ردیف شعر خود کرده بوده است .

در موضوع لقب او پیداست که تذکره نویسان را اشتباهی روی داده است. دواتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء لقب « شصت گله » را بنام منوچهری دامغانی شاعر بزرگ قرن پنجم افزوده است و پیش از آن این لقب را کسی درباره منوچهری ننوخته و دولت‌شاه گوید : « بغایت متمول و صاحب مال بود و شصت گله از آن شهره شد » و پس از وی تذکره نویسان دیگر پیروی او همه این لقب را در حق منوچهری قائل شده‌اند و این لقب را « شصت گله » بکاف فارسی و لام مشدد وهم « شست کله » بکاف عربی و لام مخفف خوانده‌اند و پارهای گفته‌اند که چون گله‌ها و احشام فراوان داشت او را « شصت گله » یعنی دارای شصت گله غنم لقب داده‌اند و کسانی که شصت کله دانسته‌اند گویند که شصت یعنی انگشت درشت دست وی تقصی داشت و کل و کله در لغت بمعنی اعرج و اشل تازیست ، چنانکه در زبان عوام طهران اینک کل و کله بضم بمعنی ابتر و ناقص و بریده است و وی را بدین جهت « شصت کله » یعنی صاحب ابهام شل خوانده‌اند .

پیداست که این اشتباه در تذکره‌الشعراء دواتشاه و از آنجا بکتابهای دیگر ازین جهت راه یافته است که ابن شمس‌الدین همدانی شاعر قرن ششم احمد بن منوچهر نام داشته و منوچهری شاعر قرن پنجم را نیز ابوالنجم

(۱) رجوع کنید بمقاله من بعنوان منوچهری دامغانی در مجله باختر

اصفهان - شماره ۸ سال اول ترم ماه ۱۳۱۳ - شماره ۹ مرداد ماه ۱۳۱۳ -

شماره ۱۰ شهریور ماه ۱۳۱۳